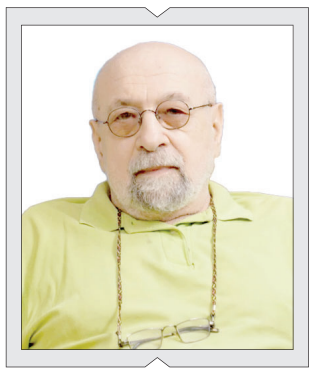
روزنامه شرق

شنبه ۳۰ آبان ۱۴۰۵
۱۱ جمادی‌الثانی ۱۴۴۸
۲۱ نوامبر ۲۰۲۶
سال بیست‌وسوم
شماره ۵۵۳۲
۴۰ هزار تومان
۱۲ صفحه



معاشرت با علی خدایی
در اصفهان آدم‌ها نمی‌میرند
۷

در «شرق» امروز می‌خوانید: ترندها می‌گذرند اما نام‌ها می‌مانند • همه فرداها هم‌وزن نیستند/ امیراحمد شیشه‌گر • ورزش همگانی؛ فرصتی برای تجربه شهر

پزشکیان و اقتصاددانان از تبعات فرسایشی‌شدن اقتصاد در شرایط نه جنگ و نه صلح می‌گویند

هشدار رئیس جمهوری

گزارش تیتر یک را در صفحه ۴ بخوانید



این گفت‌وگو را در صفحه ۹ بخوانید

گفت‌وگوی «شرق» با جعفر شیرعلی‌نیا، پژوهشگر جنگ

جنگ‌های اخیر از نوع تمدنی هستند



این گفت‌وگو را در صفحه ۲ بخوانید. عکس‌ها: سهند تاکی، شرق

در گفت‌وگو با دیاکو حسینی بررسی شد

تهران در بُردار ابرقدرت‌ها

یادداشت

درباب مسئله صلح جهانی



یورگن نفتی

اگر دولت یک دموکراسی غربی مانند آلمان از کنترل شمارش انتخابات خود توسط اراده سیاسی مردم که از طریق احزاب سیاسی بیان می‌شود، طفره برود، نمی‌تواند با توسل به خدا در دعاها، این امر را مشروعیت ببخشد. باید خود را از طریق صداقت علمی اثبات کند. با رد دادخواستی که توسط حزب BSW -اتحاد برای عدالت اجتماعی و خرد اقتصادی- در روز چهارشنبه، ۱۸ نوامبر ۲۰۲۶، نزد بالاترین دادگاه آلمان، دادگاه قانون اساسی فدرال، ثبت شد، تفکیک قوا در سیاست آلمان ضربه‌ای جدی خورد؛ قوه قضائیه مستقل به خود اجازه داد با رد بازشماری انتخابات فدرال ۲۰۲۵، منافع سیاسی را هدایت کند و دادخواست BSW غیرقابل قبول تلقی شد. بنابراین، مردم آلمان برای همیشه در تاریکی خواهند ماند که آیا تقلب انتخاباتی رخ داده است یا خیر؛ یکی از بزرگ‌ترین رسوایی‌های سیاسی در سیاست دولتی که باید دموکراسی خود را بر اساس خرد اجتماعی ببیند. چه اتفاقی افتاده بود؟ برای ورود به پارلمان آلمان، بوندستاگ، حزب BSW، حزبی که عمدتا بر سیاست صلح متمرکز است و گروهی منشعب از حزب سوسیالیست DIE LINKE (حزب چپ) است که در واکنش به وقوع جنگ در اوکراین تشکیل شد، به پنج درصد آرا نیاز داشت. طبق شمارش نهایی، این حزب فقط ۴.۹۸۱ درصد آرا را به دست آورد و ۹هزارو ۵۲۹ رأی کمتر داشت. بی‌نظمی‌های آماری درخور توجه در توزیع آرا باعث شد چهار رأی‌دهنده شکایتی را مطرح کنند که آنها آن را در تمام مراحل تا بالاترین دادگاه پیگیری کردند، اما ناموفق بودند. به آنها گفته شد که فاقد شواهد واقعی کافی برای اثبات ادعای خود هستند. استدلال پشت این حکم که در بیانیه مطبوعاتی روز چهارشنبه اعلام شد، گونه‌ای از نظریه علمی غربی -پوزیتیویسم- را آشکار کرد که بر اساس آن، در اصل، در نظر گرفتن تنها نوک کوه یخ، هرگونه گمانه‌زنی درباره اندازه کلی کوه یخ را منتفی می‌کند، همان‌طور که اندازه‌گیری عمق آن غیرقابل قبول است. فقط نوک کوه یخ قطعی است. به عبارت دیگر، ۱۴۶ مورد نقض قانون انتخابات به‌عنوان اثبات‌شده پذیرفته شد و هرگونه پیشنهادی مبنی بر وقوع تخلفات بیشتر به‌عنوان گمانه‌زنی محض رد شد. بررسی نتایج انتخابات نمی‌توانست صرفا مبتنی بر گمانه‌زنی باشد و درخواست بررسی رد شد. این نشان می‌دهد که هویت سیاسی آلمان به‌عنوان کشوری که توسط حاکمیت قانون اداره می‌شود، به نفع تلاش‌هایش برای آماده‌شدن برای جنگ علیه روسیه کنار گذاشته شده است. پوزیتیویسم حقوقی، به‌عنوان بخشی از ایدئولوژی بورژوازی، برای پنهان‌کردن هرگونه تقلب انتخاباتی بالقوه مورد استفاده قرار گرفت. اما چرا جلوگیری از ورود چنین حزب کوچکی به پارلمان از اهمیت فوق‌العاده‌ای برخوردار بود؟ اگر این دعوی قضائی موفقیت‌آمیز بود، چه عواقبی می‌توانست داشته باشد؟ با ورود حزب دموکرات‌مسیحی آلمان (BSW) به بوندستاگ، حزب دموکرات‌مسیحی و کاندیدای صدراعظمی آن، فردریش مرتس، نمی‌توانستند اکثریت پارلمانی را برای سیاست‌های دوران جنگ خود تضمین کنند. حتی ایلان ماسک نیز این «خطر» را تشخیص داد. صبح روز انتخابات، او توییت کرد که پیش‌بینی شبکه تلویزیونی عمومی آلمان (Das Erste/ ARD) فقط سه درصد به BSW می‌دهد؛ به این معنا که رأی‌دادن به BSW قبل از ساعت شش بعدازظهر، یک رأی هدررفته محسوب می‌شد و در نتیجه، بسیاری از رأی‌دهندگان تصمیم گرفتند به BSW رأی ندهند. هرگونه اعتراضی به این دروغ آشکار -پیش‌بینی‌های ARD فقط پس از بسته‌شدن حوزه‌های رأی‌گیری در ساعت شش بعدازظهر منتشر می‌شود- بیهوده بود. این سوءاستفاده از قدرت توسط ثروتمندترین فرد جهان را نمی‌توان در هیچ دادگاهی به چالش کشید. علاوه بر این، ARD پیش‌بینی‌های خود را در اوایل شب انتخابات پایان داد؛ این حزب نمی‌خواست تا شمارش نهایی منتظر بماند. یک پدیده کاملا غیرمعمول؛ زیرا حفظ تعلیق برای مدت بسیار طولانی در طول پخش یک انتخابات، برای چنین روز خاصی برای یک دموکراسی چیز بسیار خوبی است. آنچه ما با آن مواجه هستیم، تلاشی هماهنگ از سوی نهادهای سیاسی است که به خاطر صلح جهانی، تمام منطق را به چالش می‌کشد.

ادامه در صفحه ۵

یادداشت

شام آخر داوینچی و گام آخر جنگ



مهرداد احمدی‌شیخانی

لئوناردو داوینچی، نقاش یگانه دوره رنسانس، تابلویی دارد به نام «شام آخر» که دیوارنگاره‌ای است در تالار صومعه «سانتا ماریا دله گرتزیه» شهر میلان که بر اساس آیه ۲۱ انجیل یوحنا باب ۱۳ نقاشی شده و اشاره به آن، در بسیاری از جوامع رایج شده و وقتی به تمثیل گفته می‌شود «شام آخر»، یعنی آخرین گام پیش از ورود به مرحله پایانی یک داستان و ماجرا. من بر این گمانم که با کودتای ۱۲۹۹، کشور ما وارد مسیری شد که مرحله به مرحله به جایی رسیدیم که امروز در آن قرار داریم. مسیر و راهی که عبور از آن ۱۰۶ سال طول کشید و حالا قبل از ورود به آخرین خانه این مسیر ۱۰۶ساله، نفس در سینه‌ها حبس شده که پایان ماجرا چگونه خواهد بود؟ مسیری که بعد از سقوط قاجار به این شکل در ذهن بسیاری ترسیم شد که ایران دیگر کشوری مستقل نیست و با وجود تن‌ندادن به قرارداد ۱۹۱۹ وثوق‌الدوله و عدم پذیرش مستعمره‌شدن کشورمان از سوی احمدشاه قاجار، با کودتای رضاخان، ایران به بخشی جدانشدنی از بلوک غرب تبدیل شد و با کودتایی دیگر در مرداد ۱۳۳۲ به نظر رسید که کار تمام است و بخشی از این بلوک شدن، سرنوشت ابدی ما خواهد بود و در برخی اذهان نیز این سرنوشت، مقدر دانسته شد. ولی گویی در یک فرایند هگلی، از دل این تز سرنوشت مقدر و از همان شهریور ۲۰ که گویی همه چیز قطعی شده بود، آنتی‌تز استقلال‌طلبی زاییده شد و در نبردی ۳۷ساله بین آن تز و این آنتی‌تز، به سنتز انقلاب ۵۷ رسیدیم؛ سنتزی که بانیان دو کودتای ۱۲۹۹ و ۱۳۳۲ از پذیرش آن سر باز می‌زدند و البته کم نبودند و نیستند ذهنیت‌هایی که باور دارند ایران همچنان ذیل بلوک غرب تعریف می‌شود و به‌خصوص پس از فروریزی بلوک شرق و تئوری پایان تاریخ فوکویاما، این سرنوشت مقدر را با روی گشاده استقبال می‌کنند و با اینکه دیگر حتی خود فوکویاما نیز از پایان تاریخ نمی‌گوید، ولی این بخش از جامعه تحصیل‌کردگان کشورمان همچنان به پایان تاریخ باور دارند و بر این عقیده‌اند که قدرتمندان جهان، در آن پشت می‌نشینند و کیک جهان را می‌برند و بین خود تقسیم می‌کنند و در این تقسیم، ما را به مزایده می‌گذارند و ما همچون سرزمینی بی‌اراده و بی‌صاحب، دست‌به‌دست می‌شویم و خودمان از خودمان صاحب هیچ شأن و شخصیتی نیستیم و برای همین است که در تمام این سال‌ها، حتی از معروف‌ترین تحلیلگران وطنی هم این نظر را بارها شنیده‌ایم که «روسیه، اوکراین را می‌گیرد و به‌جایش ایران را تحویل آمریکا می‌دهد» یا اینکه «چین، تایوان را می‌گیرد و ایران را تحویل آمریکا می‌دهد». در تمامی این نوع نگاه‌ها، اول از همه، ما انسان ایرانی، در منظر اینان، ابتدا از اراده تهی فرض شده‌ایم و ثانیا، همچون کالایی می‌توان آن را داد و چیزی به جایش گرفت، تصور می‌شویم. و شاید برای همین است که یکی از صاحب‌نظران شناخته‌شده کشور که در آغاز جنگ اوکراین با قطعیت گفته بود روسیه در این جنگ شکست خواهد خورد و حالا که داستان دارد مسیر دیگری پیدا می‌کند، ارائه نظر درباره اوکراین را رها کرده و درباره نشست سه‌جانبه شنژن می‌گوید: «ترامپ، پوتین و شی، رفیق گرمابه و گلستان هستند»؛ اما واقعا چنین است؟

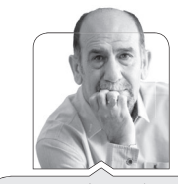
من در حیرتم از این‌گونه تحلیل وضعیت روابط بین‌الملل، آن‌هم وقتی ۴۸ سال، مدام بر این تأکید کرده‌ایم که «در روابط بین‌الملل، نه دوست داریم و نه دشمن، بلکه فقط منافع داریم و این منافع ملی است که تعیین می‌کند روابطمان با هر کشوری چگونه باشد». خب آخر چطور ممکن است یک نفر در جایگاه تحلیلگر، یک‌جا بگوید نه دوست داریم و نه دشمن، بلکه فقط منافع داریم، بعد بگوید آن سه رهبر با هم رفیق هستند و روابطشان را بر اساس رفاقت پیش می‌برند؟ عجیب‌تر اینکه بلافاصله می‌گوید «کشورمان نباید سیاست خارجی‌اش را بر مبنای دشمنی مطلق و دوستی مطلق بنا کند». من البته با این نظر دوم کاملا موافقم ولی گویا گوینده این سخن، خودش با نظر خودش موافق نیست، چون قبلش گفته که «آن سه نفر داداش هستند». اگر رفاقت مبنای روابط بین‌الملل نیست و دانش سیاسی هم این را تأیید می‌کند، منطقا آنها هم رفیق گرمابه و گلستان یکدیگر نیستند و روابطشان را بر اساس منافع تنظیم می‌کنند، نه رفاقت. این دقیقا آفت تحلیلگری در میان صاحبان اندیشه و نظر ماست که به توابع نظرشان پایبند نیستند و هم‌زمان که می‌گویند نباید مبنای روابط بین‌الملل، رفاقت باشد، می‌گویند «ببینید آن سه‌تا چقدر با هم رفیق هستند، یاد بگیرید». خب بالاخره چه؟ رفاقت مبنای روابط بین‌الملل است یا منافع؟

یا آن یکی صاحب‌نظر که سال‌ها پیش از این جنگ می‌گفت «اینکه ایران بخواهد در جواب حمله به کشورمان، تهدید به حمله به کشورهای منطقه بکند درست نیست، چون در نتیجه حمله ما، این کشورهای اسلامی هستند که نابود می‌شوند»؛ خب که چه؟ بنشینیم تا آمریکا-اسرائیل از این کشورها به ما حمله کنند و ما نابودی کشورمان را تماشا کنیم؟ و آیا چنین نیست که همین جدیت ما در منطقه‌ای‌کردن جنگ و بستن تنگه هرمز است که جهان را به تکاپوی «بیایید مذاکره کنید» انداخته؟ و الا شخم‌زدن لیبی، سوریه و غزه را هم داریم و کسی ککش هم نمی‌گزید و اگر عمل منطقه‌ای ما نیز نبود، کسی اهمیت نمی‌داد چه بر سرمان بیاید.

ادامه در صفحه ۵

سرمقاله

قربانیِ قربانی‌شده‌ها



احمد غلامی

پس‌روی، نشانه یک جامعه بحرانی و نابسامان است و پیشگامی، وضعیت جامعه‌ای باثبات. جامعه‌ای که درجا می‌زند، به شیوه‌ای افراطی و کینه‌توزانه به نقد گذشته می‌پردازد. در این جامعه یک پرسش بیش از هر پرسش دیگری طنین دارد: چه کسی یا کسانی ما را به اینجا رسانده‌اند؟ فارغ از اینکه در معماری این جامعه خود ما نیز عاملیت داشته‌ایم و همچنان داریم، بدیهی است در این میان کسانی درصدد باشند سویه و جهت این پرسش‌ها و انتقادها را متوجه جای دیگری کنند و مهم‌تر از همه بار کینه‌توزانه‌ای هم به آن بدهند. کینه‌توزی نه‌تنها با عقل و عقلانیت ناسازگار است، بلکه موجب فرومایگی کینه‌توزانه می‌شود. جامعه فرومایه با احساساتی همچون خشم عمومی و نفرت عجین است. در چنین وضعیتی است که نیاز به قربانی وجود دارد. انسان یا انسان‌های بی‌گناهی که باید بلاگردان خشم جامعه شوند تا صاحبان ثروت و بنگاه‌های اقتصادی قادر باشند به کسب‌وکار خود ادامه بدهند. به تعبیر رنه ژیرار «برای جامعه‌ای که دچار خشونت کور، ناخودآگاه و غریزی شده است باید یک قربانی بی‌گناه یا ضعیف را برگزید که توان دفاع از خود نداشته باشد. جامعه پس از مرگ این قربانی آرامش خود را بازمی‌یابد و به اشتباه تصور می‌کند که قربانی منشأ همه بحران‌های پیشین و نظم و صلح کنونی است». میشل فوکو تعبیر دیگری از مفهوم بلاگردان دارد و با اینکه اشاره مستقیمی به این مفهوم ندارد، این استعاره را در قالب طرد دیگری به کار می‌برد. فردریک جیمسون نیز باور دارد جامعه‌ای که تحت سلطه سرمایه‌داری است، مشکلات بیکاری، تورم و بحران معنا را به گردن بلاگردان‌ها می‌اندازد. جیمسون تأکید می‌کند که فرهنگ سرمایه‌داری و مصرف تلاش می‌کند تضادهای واقعی طبقاتی را با ایجاد بحران‌های کاذب با معرفی دشمنان خیالی پنهان کند. بدیهی است نزد نسلی که آگاهی چندانی از تاریخ ایران ندارد و مسائل را با احساس توأم با خشم دنبال می‌کند، سخنان افرادی که با خشم سخن می‌گویند و رویکردی انتقام‌جویانه را در سر می‌پرورانند، مخاطب بسیاری پیدا کند. به یک معنا می‌توان گفت توزیع خشم و نفرت در میان آحاد جامعه موجب برانگیختن احساسات موقتی آنان شده و انرژی متراکم‌شان را تخلیه می‌کند. در این بازار پرآشوب داخلی و خارجی که بی‌شباهت به بازارهای نئولیبرال نیست، هرکس در پی سود خود است. نگاهی به سیاست جهانی و تجربه دیگر کشورها نیز همین روند را نشان می‌دهد. سردمداران دنیا نیز بیش از آنکه منادی عشق، صلح و دوستی باشند، از نفرت و جنگ سخن می‌گویند. اگر زمانی نلسون ماندلا قهرمان جنبش‌های آزادی‌بخش بود و مهاتما گاندی در برابر ستم بریتانیا مردم هند را به رواداری و عشق فرامی‌خواند، اینک در همه‌جا سخن از تجاوز به کشورهای ناتوان برای کسب سود و منفعت است. اکنون این کره خاکی کوچک دچار بحران بزرگی است؛ بحران عشق و معنویت. اگر در گذشته‌های دور آدمی بی‌گناه بلاگردان جامعه‌ای می‌شد، اینک سرمایه‌داری جهانی کشورهای ضعیف‌تر را قربانی مقاصد خود می‌کند؛ کشورهایی که پیش از این نیز در طول تاریخ قربانی اغنیا شده‌اند. گویا این خصلت نهادینه‌شده در ذات سرمایه و ثروت است و از آن راه گریزی نیست. درواقع میل و خشونت از دل رابطه با دیگری شکل می‌گیرد. انسان میل به امری پیدا می‌کند که دیگری برای او خواسته است و از این‌رو شناخت ما اغلب تقلیدی خواهد بود. اما چنان‌که ژیرار باور دارد، رهایی در گرو شناخت از نوع دیگری است. قربانی و آنان که از این چرخه بیرون افتاده‌اند، شناختی سراسر متفاوت از جماعت قربانی‌کننده دارند. وضعیت اخیر خاورمیانه بیش از همه با شناخت تقلیدی تطابق دارد. حال آنکه برای برهم‌زدن چرخه قربانی‌کردن در سطح جهانی و بلاگردان‌سازی در داخل کشور، جامعه ایران نیازمند نوعی خودآگاهی بدون کینه‌توزی و فراتر از سازوکارهای سودجویی است.

برگزیده‌ها

صدور مجوز ساخت و تخریب بناها در نزدیکی آثار تاریخی، نگرانی‌ها درباره آینده میراث قزوین را بالا برده است

تاریخ قزوین قربانی مجوزها

۱۰

مهدی اقاریان در گفت‌وگو با «شرق» از اختلاف بنیادین با زاکانی بر سر آینده تهران می‌گوید

تهران؛ تراکم یا تمرکززدایی؟

۱۱

به بهانه نمایش آثار عباس کیارستمی در پاریس

سینمای پرمهر ایرانی

۸

بازخوانی کتاب «خداحافظ جهانی‌شدن» اثر الیزابت براو در پرتو اندیشه‌های اقتصاد سیاسی و تحولات نظم جهانی

خداحافظ جهانی‌شدن؛ پایان یک دوران یا بازآرایی اقتصاد جهانی؟

۶

نشست تاریخی ترامپ، شی و پوتین بدون توافقی برای پایان جنگ‌ها برگزار شد

شنژن؛ تاریخ‌سازی روی کاغذ

۵

یادداشت

به یاد دوست

برای علیرضا، قربانی سوانح روزگار



عباس آخوندی

خبر مرگ علیرضا سرفرازی همچون پتکی بر سرم فرود آمد. آخرین پیامی که از او دریافت کردم مربوط به پنجشنبه ۲۸ آبان‌ماه ساعت ۱۶:۲۳ بود. نوشته بود: «شرمسارم که به دلیل بستری‌شدن در بیمارستان در ارسال مطالب تأخیر خواهد افتاد». علیرضا هر روز یک پیام صوتی حدودا ۱۰دقیقه‌ای درباره آخرین تحولات جهان، به‌ویژه جنگ اخیر تهیه می‌کرد و می‌فرستاد. افزون بر این، مجموعه‌ای از گزارش‌های مستند درباره رویدادهای مهم جهان تولید می‌کرد. هر روز بیش از ۱۵ پیام از او دریافت می‌کردم و هر چند وقت یک بار پیگیری می‌کرد تا مطمئن شود آنها را دیده و خوانده‌ام. این نخستین بار نبود که در بیمارستان بستری می‌شد؛ یکی، دو ماه پیش نیز بستری شده بود. احوالش را پرسیدم، گفت: «زیر سرم بودم». از بیماری‌اش پرسیدم، گفت: «هیچ؛ می‌گویند ضعف شدید داری». به او عتاب کردم که چرا وضع تغذیه‌ات این‌قدر نامناسب است؟ از ظاهرت همه‌چیز پیداست. برای نخستین بار برآشفت و گفت: «شما هم که همین را می‌گویید! غذای من مناسب است و از این بابت مشکلی ندارم». اما آشکار بود که چیزی را از من پنهان می‌کند؛ چراکه هرازگاهی از گرانی دارو گله می‌کرد.

۱۵ سال بود که این جوان را می‌شناختم؛ فردی بااستعداد و پراطلاع که به سبب تسلط بر زبان انگلیسی، به‌خوبی از شبکه‌های اطلاع‌رسانی جهانی بهره می‌گرفت. اما خلق‌وخوی خاصی داشت؛ صریح، دقیق و ناسازگار. همین سه ویژگی از او شخصیتی خاص ساخته بود. البته این خاص‌بودن ساختگی نبود؛ همان بود که بود. اتفاقا نمی‌توانست چهره خود را در پس میمیک ساختگی صورت یا الفاظ پنهان کند. خیلی زود خودش را لو می‌داد و مخاطب زوایای پنهان شخصیتش را درمی‌یافت.

ادامه در صفحه ۵

سازمان آگهی‌های روزنامه شرق
۸۶۰۳۶۱۱۹
WWW.SHARGHDAILY.IR